

## تعابیرهای ارسسطو از اصل تناقض\*

علی اکبر احمدی افرمجانی<sup>۱</sup>

سید محمد علی حجتی<sup>۲</sup>

علی اصغر مروت<sup>۳</sup>

### چکیده

اصل تناقض در فلسفه ارسسطو جایگاه بالایی دارد. ارسسطو این اصل را «اول الاوائل» خوانده و در برخی از آثار خود به ویژه در متأفیزیک از آن بحث کرده است. او در سرآغاز بحث های خود پیرامون این اصل همواره کوشیده است تا آن را تعریف کند. در این مقاله، نشان داده ایم که اولاً این تعریف ها مضمون واحدی ندارند؛ ثانیاً دارای لوازمی هستند که با برخی دیدگاههای دیگر ارسسطو در زمینه های «مسئله سلب»، «نظریه تعداد اجزاء قضایا» و ... ناسازگاری دارند؛ ثالثاً تعابیر ارسسطو از اصل تناقض یا به دلیل عدم ذکر تمام وحدت ها و یا به دلیل عدم ذکر تمام اختلاف های متناقضان، به جای این که «گزاره» ای تعریفی باشد «گزاره نما» بی است که تا جای خالی آن با عبارت معناداری پر نشود نمی توان آن را تعریف لفظی مانعی از اصل تناقض قلمداد کرد.

**کلید واژه ها:** ارسسطو، اصل تناقض، سلب، وحدت های متناقضان، گزاره نما.

\* برگرفته از پایان نامه کارشناسی ارشد به راهنمایی دکتر علی اکبر احمدی افرمجانی

۱. استادیار دانشگاه علامه طباطبائی

۲. استادیار دانشگاه تربیت مدرس

۳. دانش آموخته گروه فلسفه دانشگاه تربیت مدرس و دستیار علمی دانشگاه پیام نور مرکز تویسر کان

ارسطو در مقام تعریف مابعدالطبعه، آن را شریفترين علوم و شامل کلی ترین احکام هستی می داند و از احکام مزبور، اصل تناقض را شریفترين، شناخته ترین و مقدم ترین اصل معرفی می کند. اصل تناقض در نگاه ارسطو، مبدء المبادی و به معنایی، بیان گر تکیه گاه هستی است؛ به گونه ای که با نفی آن، نظام هستی از هم خواهد پاشید. از این رو ارسطو می کوشد تا چنان که شایسته این اصل است، در برخی از آثار خود به بحث پیرامون آن بپردازد. او همواره در بحث از این اصل، از تعریف لفظی و یا تعبیر خود از آن، آغاز می کند.

ارسطو همواره در هر یک از مواضع آثار خود که در آنها کوشیده است اصل تناقض را تقریر کند، به ذکر برخی از مواردی می بردازد که دو گزاره برای متناقض بودن باید در آنها وحدت داشته باشند؛ به گونه ای که می توان ارسطو را از نخستین فیلسوفان و منطق دانانی دانست که به بحث وحدت های معتبر در تناقض به طور جدی پرداخته اند.

مسئله مهم درباره بحث وحدت ها، ضروری بودن ذکر موارد وحدت برای معرفی نسبت تناقض بین دو گزاره است. آیا تناقض را بدون نیاز به طرح مواردی که دو گزاره متناقض باید در آنها وحدت داشته باشند، می توان تعریف کرد؟ آیا پس از معرفی نسبت تناقض می توان افزود که دو گزاره متناقض باید در مواردی چون زمان، مکان و... وحدت داشته باشند؟ به عبارت دیگر، آیا در مقام تعریف نسبت تناقض، ذکر موارد وحدت ضروری است؟ آیا ذکر موارد وحدت، شطر و جزء مفهوم نسبت تناقض محسوب می شود، یا آنکه ذکر موارد ضروری نیست و این موارد را تنها شرط متناقض بودن دو جمله می توان لحاظ کرد؟

اگر در پاسخ به مسئله فوق، بر شطر بودن این وحدت ها برای نسبت تناقض در مقام تعریف آن تأکید کنیم، آن گاه لازم خواهد بود که تمام موارد وحدت را در معرفی نسبت تناقض ذکر کنیم و گرنه معرفی نسبت تناقض ناتمام و گزاره بیان گر این تعریف،

جز تابع گزاره ای یا گزاره نما نخواهد بود.  
این نوشتار، مسئله یاد شده را در فلسفه ارسطو بررسی خواهد کرد و در نهایت،  
به این سوال پاسخ می دهد: آیا تقریر ارسطو از اصل تناقض سر از گزاره نمایی بسی  
حاصل در نخواهد آورد؟

### بررسی چند تعبیر

ارسطو با هشت عبارت متفاوت درباره اصل تناقض، به تعبیر این اصل از دیدگاه  
خود پرداخته است. وجود هشت عبارت در این زمینه، دست کم هشت بار تلاش  
ارسطو را برای تعبیر آوردن از معنای ذهنی خود از اصل تناقض بیان می کند:

الف) «هستی و نیستی چیزی در یک زمان ممکن نیست.»؛

ب) «ممکن نیست که همان چیز در یک و همان زمان هم هست و هم نیست  
باشد؛ (در مورد) سایر چیزهایی که به این نحو از متقابلات اند (نیز این حکم صادق  
است).»؛

ج) «گفته های متناقض در باره یک و همان چیز ممکن نیست راست باشند.»؛

د) «گفته های متناقض هرگز نمی توانند به حسب یک و همان چیز راست  
باشند.»؛

ه) «[ممکن نیست که] (حمل) همه تقیض ها در یک زمان بر همان چیز صادق  
باشد.»؛

و) «گفته های متناقض (یا دقیق تر، اقوال متقابل) ممکن نیست درباره همان چیز  
در یک زمان راست باشند.»؛

ز) «نمی توان هم هنگام محمولی را به موضوعی ها گفت (بر موضوعی حمل  
کرد) و از آن نی گفت (سلب کرد).»؛

ح) «بودن و نبودن یک چیز (هر دو) در یک زمان و در همان چیز و از همان  
جهت ممکن نیست.».

الف) ارسسطو در متأفیزیک، بند ۱۰۰<sup>۷۸</sup> می نویسد: «... هستی و نیستی چیزی در یک زمان ممکن نیست ...» در شرح این عبارت دست کم سه نکته زیر را می توان ذکر کرد:

۱. مقصود ارسسطو از «امکان» در عبارت فوق همان است که ما به عنوان امکان عام می شناسیم، یعنی سلب ضرورت از طرف مقابل. ارسسطو در آثار خود هم از امکان عام و هم از امکان خاص بحث کرده است. در ترجمه های فارسی «توانستی بودن» به جای امکان عام (*δUVaTOV*) و رخ داد پذیر بودن به جای امکان خاص (*ενδεξομένον*) پیش نهاد شده است. (نک: ارسسطو، ۱۳۷۸: ۳۶-۳۵)

اگر مقصود از امکان در عبارت فوق امکان خاص بود، عبارت فوق با توجه به منفی بودن امکان در آن چنین معنا می داد: چنین نیست که اجتماع و عدم اجتماع هستی و نیستی یک شیء در زمان واحد ضروری نباشد. لازمه این معنا ضروری بودن عدم اجتماع و یا اجتماع است. اما درباره صادق و یا کاذب بودن یکی از این دو شق، عبارت یاد شده - اگر معنای امکان در آن امکان خاص باشد - چیزی را بیان نمی کند. حال آن که می دانیم ارسسطو بی گمان معتقد است که عدم اجتماع هستی و نیستی یک شیء در زمان واحد، ضروری و به طریق اولی صادق است و اجتماع هستی و نیستی در زمان واحد، ممتنع و به طریق اولی کاذب می نماید؛ زیرا در اندیشه ارسسطو «ضروری»، یعنی آن چه نمی تواند به گونه ای دیگر باشد و «صادق»، صفت آن گفته ای است که در مورد آن چه هست بیان می کند که هست و در مورد آن چه هست، بیان می کند که نیست و کاذب صفت آن گفته ای است که در مورد آن چه هست، بیان می کند که نیست و در مورد آن چه نیست، بیان می کند که هست. (همو: ۱۳۸۴، ۲۵ b ۱۰۱)

مقصود ارسسطو از امکان در عبارت فوق، امکان عام است و ناممکن از نظر او: «آن است که ضد آن ضرورتاً راست است، مانند این که بگویند در مربع هم اندازه بودن (تناسب) قطر با ضلع، ناممکن است؛ زیرا چنین چیزی دروغ است و ضد آن نه تنها راست بلکه ضرورتاً راست است. پس در

آن صورت اگر بگوییم که هم اندازه است، نه تنها دروغ است، بلکه ضرورتاً دروغ است.» (همان، ۲۷-۲۳، ۱۹۸)

حاصل آن که می‌توان برای پیش‌گیری از خلط معنای دو امکان در عبارت فوق، به جای «ممکن (به امکان عام) نیست»، لفظ «ممتنع است» را می‌توان نهاد و گفت: هستی و نیستی چیزی در یک زمان، ممتنع است.

۲. قید «زمان واحد» در عبارت فوق حکایت می‌کند که اصل تناقض، صرف اجتماع هستی و نیستی یک شیء را یعنی اینکه شیئی هم باشد و هم نباشد، محال نمی‌داند، بلکه هم زمانی بودن و نبودن را هم قید می‌کند.

در ادامه خواهد آمد که این قید و قیدهای دیگری که ارسسطو در دیگر تعابیر خود از اصل تناقض ذکر می‌کند، چه مشکلاتی را برای تقریر او از اصل مزبور پدید می‌آورد.

۳. نکته مهمی که باید در تعابیر فوق از اصل تناقض به آن توجه کرد، حکم این اصل در باب تقابل وجود و عدم است. تقابل، اقسام متعددی دارد که تنها یکی از آنها تقابل وجود و عدم است. به تعداد تمام مفاهیم، بالقوه تقابل وجود دارد. زیرا از هر مفهوم و نقیض آن تقابلی می‌توان ساخت؛ برای نمونه، از انسان و لا انسان. مهم این است که تقریر فوق از اصل تناقض، شامل حکمی در باب فقط یکی از این تقابل هاست؛ تقابلی که اطراف آن را وجود و عدم تشکیل می‌دهد. ارسسطو در تعابیر فوق در باب اطراف این تقابل می‌گوید که اجتماع آنها هم زمان در مورد یک شیء ممکن نیست و هیچ شیئی نمی‌تواند در زمان واحد هم موجود و هم معذوم باشد.

ارسطو در متأفیریک بارها بر تجزید حیثیات مختلف یک شیء تأکید کرده و وظیفه هر علم را مطالعه اعراض یکی از این حیثیات می‌داند. برای نمونه، موضوع فلسفه اولی، موجود از آن جهت که موجود است، موضوع ریاضی، موجود از حیث کمیت و موضوع علم طبیعی، موجود از این حیث است که دست خوش دگرگونی می‌شود.

(همان، ۱۶۱b)

تعابیری که از اصل تناقض آمد، در باب وجود محض و نقیض آن، حکم می‌کند که

اجتماع آنها هم زمان در مورد یک شیء ممکن نیست. بنابراین، حوزه حاکمیت اصل تناقض، بنابر تعییر فوق می باشد حوزه موجودات از آن حیث باشد که موجودند اما این که فی المثل موجود از این حیث که کمیتی دارد، ممکن است که هم کمیتی داشته باشد و هم نه، یا آن که شیء متحرک، می تواند در عین حرکت آیا ساکن هم باشد، تعریف ارسسطو از اصل تناقض ساخت است و در این حوزه ها ادعایی ندارد. به عبارت دیگر، در تعییر فوق، تنها در باب حیثیت وجودی اشیای ممکن (وجود از آن جهت که وجود است) که ارسسطو آن را متعلق راستین علم مابعدالطیبیعه می داند، به امتناع اجتماع نقیضین حکم شده و در باب حیثیت ماهوی اشیاء، چنین حکمی نشده است.

از نمونههایی که ارسسطو در آثار خود، امور محکوم به اصل تناقض یاد می کند می توان فهمید که ارسسطو حوزه حاکمیت این اصل را تنها وجود محض نمی داند و بنابراین، تعییر او از اصل تناقض تعییری ناقص یا اگر تعییر او را تعریفی لفظی از اصل تناقض به شمار آوریم، تعریفی غیرجامع است. اکنون به تعییر دیگری از ارسسطو از اصل تناقض می پردازیم که به گونه آشکار این نقص را برطرف و تعییری کامل از اصل تناقض پیش می نهد.

**ب)** تعییر نخست از کتاب «گاما»ی متافیزیک نقل شد، تعییری که اینک نقل می کنیم از کتاب کاپاست. در این هر دو کتاب از اصل تناقض بحث شده است. با توجه به مشترکات بسیار در این دو کتاب (به گونه ای که در هر کتاب، بسیاری از مطالب پیرامون اصل تناقض نسبت به کتاب دیگر تکراری است) می توان گفت که این دو کتاب جداگانه و با فاصله زمانی جالب توجهی نوشته شده اند.

ارسطو در کتاب «کاپا» که یازدهمین کتاب مابعدالطیبیعه است، اصل تناقض را چنین تعریف می کند:

ممکن نیست که همان چیز در یک و همان زمان هم «هست» و هم «نیست» باشد؛ (در مورد) سایر چیزهایی که به این نحو از متقابلات اند (نیز این حکم صادق است). (همان، ۱-۲ ۱۰۶۲a)

در تعبیر فوق، حکم به ممکن نبودن دو مقابل فقط شامل مقابل وجود و عدم نیست، بلکه سایر اقسام مقابل ها هم شامل می شود. برای مثال، در مورد یک شیء فقط نمی توان گفت که بودن و نبودن آن در یک زمان ممکن نیست، بلکه می توان افزود آن شیء نمی تواند هم انسان باشد و هم نه، یا هم سفید باشد و هم نه و ... برای این که روشن شود که در تعبیر فوق مقصود ارسسطو از مقابل کدام یک از اقسام مقابل است، تقسیم بندی او را درباره مقابل ها باید در نظر داشت. ارسسطو چهار نوع مقابل را از هم جدا می کند: تضایف، تضاد، عدم و ملکه و تناقض. (همو، ۱۲b-۱۳b-۱۲a-۱۲b-۱۲a-۱۲b-۱۲a-۱۲b-۱۲b-۱۲a) همچنین، آثار ارسسطو و به ویژه متافیزیک، به بیان و توضیح تمایز عدم یا فقدان یا ندارندگی (privation) از سلب یا نفی (negation) پرداخته اند.

ارسطو در فصل ۲۲ کتاب «دلتا»ی متافیزیک به موضوع «فقدان» و بیان ملاکی برای آن می پردازد:

... در واقع به تعداد مواردی که کلمه «نه» یا «نا» در سلب ها (نفی ها) به کار می رود، به همان تعداد نیز از فقدان ها سخن می رود. مثلاً چیزی از آن رو «نابرابر» نامیده می شود که دارای برابری نیست (هرچند بنا به طبیعت خود می تواند دارای آن باشد). (همو، ۱۳۸۴: ۲۲-۳۵)

در فصل دوم کتاب «گاما» نیز در تمایز عدم یا فقدان از سلب آمده است: (بررسی سلب و فقدان) درباره واحد است که «سلب» و «فقدان» به آن راجع می شوند و ما یا صرفاً می گوییم که آن چیز وجود ندارد، یا این که اقلامی گوییم برای یک جنس معین وجود ندارد. در این مورد، میان واحد و سلب، فصلی (اختلافی) است، (چون سلب، نفی آن واحد است) اما فقدان (یا عدم) دارای طبیعتی زیر نهاده است که فقدان درباره آن گفته می شود. (همان، ۱۶-۱۲: ۱۰۰۴)

هم چنین ارسسطو در فصل هفتم از کتاب «گاما»، مقصود خویش از سلب یا نفی را در قالب مثالی روشن کرده است:

«... هرگاه از کسی پرسیده شود که آیا چیزی سفید است، (در پاسخ) بگوید «نه» چیز دیگری جز هستی را نفی نکرده است؛ زیرا سلب یعنی نیستی.» (همان، ۱۵-۱۷)

اکنون با توجه به آنچه فوقاً در باب اقسام تقابل و به ویژه دو تقابل عدم و ملکه (دارندگی و ندارندگی) و تناقض (آریگویی و نیگویی = سلب و ایجاد) گذشت، در باب تعبیر دوم از اصل تناقض (ممکن نیست که چیزی در یک زمان هم «هست» و هم «نیست» باشد و در مورد سایر چیزها که به این نحو از متقابلات اند نیز این حکم صادق است) دو نکته‌ی مهم زیر را می‌توان ذکر کرد:

۱. در تعبیر فوق از اصل تناقض، مطلق تقابل در نظر نیست، بلکه تنها تقابل تناقض و یا سلب و ایجاد (آریگویی و نیگویی) منظور است. اصل تناقض به سایر تقابل‌ها توجهی ندارد و در مورد آن تقابل‌ها می‌تواند اصل‌های دیگر مطرح می‌شود. برای مثال، ارسسطو در باب تقابل تضاد (اخشیجی)، حکم کلی جداگانه‌ای دارد که در آن، اجتماع ضدین در امر واحد را محال می‌داند. این حکم کلی را می‌توان اصل تضاد یا اصل امتناع اجتماع ضدین نامید و بررسی آن از موضوع سخن ما بیرون است. این نوشтар، به اصل تناقض می‌پردازد و بنابراین، تقابل منظور در اصل تناقض، تقابل سلب و ایجاد است.

۲. الفاظی که بر مفاهیم معدول یا نامحصل دلالت دارند، مانند لفظ «نایبیناً»، از ارادت نفی «نا» و «بی» بر سر اسم ساخته می‌شوند، از نظر ارسسطو، به عدم ملکه یا فقدان دلالت دارند. بنابراین، نسبت «ب» و «نا ب» در فلسفه ارسسطو به هیچ وجه نسبت تناقض نیست. خواهد آمد که ارسسطو نقیض گزاره «الف ب است» را گزاره «الف نا ب است» نمی‌داند، بلکه نقیض آن را گزاره «الف ب نیست» می‌انگارد؛ زیرا از نظر او پیش وند «نا»، روی هر مفهومی که بیاید، آن را، عدم ملکه می‌سازد. بنابراین، به جای <sup>آنکه</sup> «الف ب نیست» نمی‌توان گزاره «الف نا ب است» را نهاد؛ زیرا در گزاره‌های اخیر <sup>آنکه</sup> «ب» از «الف» موجود، سلب شده است، اما در گزاره اول، «ب»، مطلقاً سلب شده است.

بنابراین، گزاره «الف ب نیست» می‌تواند از باب سالبه به انتفای موضوع، صادق باشد، حال آن که در «الف نا ب» است، حتماً باید الفی وجود داشته باشد که بنا به طبیعت خود باید «ب» باشد ولی از قضا، «ب» نیست.

ارسطو قاعده نقض محمول را به صورت یک طرفه قبول دارد، یعنی می‌پذیرد که از «الف نا ب است»، می‌توان گزاره «الف ب نیست» را نتیجه گرفت، اما قبول نمی‌کند که خلاف این کار هم درست باشد. با وجود این برخی منطقیان پس از ارسطو قاعده نقض المحمول را به صورت دو طرفه قبول دارند و علاوه بر شق مورد قبول ارسطو، این شکل از نقض المحمول را که از گزاره سالبه، گزاره موجبه معدوله المحمول نیز به دست می‌آید، قبول دارند.

بحث فوق در باب فقدان و سلب، با تعبیر صوری اصل تناقض از نگاه ارسطو ارتباط دارد. تا کنون تعابیر ارائه شده درباره اصل تناقض از ارسطو، تعابیر مادی بوده، اما می‌توان از این اصل تعبیر یا تعبیرهای صوری نیز به دست داد. برای نمونه، چنین نیست که «الف در زمان  $\neg a$ ، ب» است و «الف در زمان  $a$ ، ب» نیست. در این قیل تعبیرها نباید فقدان یا عدم ملکه با نفی یک چیز خلط شود. بنابراین، اگر در صوری کردن اصل ارسطوی تناقض گفته شود که چنین نیست که «الف در  $\neg a$  ب است و الف در  $a$  نا ب است»، تعبیر صوری ای از اصل تناقض بنا بر دیدگاه‌های فلسفی ارسطو در باب نفی و فقدان ارائه نشده است.

بنابراین، اگرچه اصل تناقض در معنای ارسطوی آن پس از ارسطو حفظ شده، اما در مسئله قاعده نقض المحمول می‌توان گفت که منطقیانی که اصل تناقض ارسطوی را قبول دارند، در دو طرفه بودن یا یک طرفه بودن قاعده نقض المحمول با استاد خود اختلاف دارند. اما این اختلاف را نباید چندان جدی گرفت؛ زیرا، ریشه اختلاف به این برمی‌گردد که آیا مفاهیم نامحصل (مفاهیم معدول) صرفاً بیان گر عدم ملکه اند یا سلب را هم بیان می‌کنند. به نظر می‌رسد که این مسئله نه منطقی بلکه امری زیان شناختی باشد. به این معنا که ممکن است در بعضی زبان‌ها فرمول «نا+الف» همواره عدم ملکه بیان کنند.

بسازد و در زیان‌هایی دیگر، این فرمول علاوه بر عدم ملکه الف، بر سلب الف نیز دلالت داشته باشد.

دلیل این ادعا این است که دست کم در برخی زیان‌ها مثل زیان فارسی، فرمول «ناتالف» فقط عدم ملکه نمی‌سازد، بلکه بر سلب نیز دلالت دارد، مانند لهجه بوشهری که به جای «سنگ، سفید نیست» گفته می‌شود: «سنگ، نه سفید است»، حال آن که سفید بودن در شان سنگ (آن چه سنگ با نداشتن آن ناقص است) و بنابراین ملکه آن نیست و از این رو، «نه سفید» را نمی‌توان عدم ملکه به حساب آورد. بنابراین، دیدگاه بوعلی سینا در این زمینه که آن را امری لغوی و نه منطقی می‌داند، پذیرفتنی به نظر می‌رسد:

فَإِنْ الْمُعْدُولُ إِمَّا أَنْ يَدْلِلَ عَلَى الْعَدَمِ الْمُقَابِلِ لِلْمُلْكَةِ أَوْ عَلَى غَيْرِهِ حَتَّى يَكُونَ  
غَيْرُ بَصِيرٍ إِنَّمَا يَدْلِلُ عَلَى الْأَعْمَى فَقَطُّ، أَوْ عَلَى فَاقِدِ الْبَصَرِ، مِنَ الْحَيْوَانِ وَلَوْ  
كَانَ طَبِيعًا أَوْ مَا هُوَ أَعْمَمُ مِنْ ذَلِكَ، فَلَيْسَ بِيَبَانَهُ عَلَى الْمُنْطَقِيِّ، بَلْ عَلَى الْلُّغَوِيِّ  
يَحْسَبُ لِغَهُ لِغَهُ. (بوعلی سینا: ۱۴۱۳، النهج الثالث، الفصل الرابع)

ج: «گفته‌های متناقض درباره‌ی یک و همان چیز ممکن نیست راست باشند.»

(ارسطو: ۱۳۸۴، ۲۵-۲۶ a ۲۲-۲۳)

د: «گفته‌های متناقض هرگز نمی‌توانند به حسب یک و همان چیز راست باشند.»  
(همان ، ۳۵-۳۶ a ۳۵-۳۶)

دو تعبیر فوق دست کم دو تفاوت با دو تعبیر قبل دارند:

۱. اینها، دو تعبیر منطقی از اصل تناقض است، در باب گزاره‌ها یا گفته‌های

متناقض هستند. چنان که می‌دانیم بحث از گزاره‌ها از این حیث که چه نسبتی با هم

دارند و آیا دو گزاره با نسبت متناقض می‌توانند هر دو صادق باشند یا نه، در شان

منطق است. تعبیرهای فوق با صورت گزاره‌ها جدای از محتوای آنها کار دارند و در

موردنظر گزاره‌هایی که از نظر صوری متناقضند، قطع نظر از محتوای آنها، حکم به صادق

نوبدن دو گزاره، با صورت متناقض می‌کنند. این قبیل احکام را منطقی گویند و

بنابراین، اصل تناقض را که در قالب این قبیل احکام ذکر شده، می‌توان منطقی و یا این تقریر از اصل تناقض را تقریری منطقی از آن می‌توان قلمداد کرد. برخلاف تقریر منطقی که تقریری درجه دوم و حکم در مورد احکام ماست (حکم به این که دو حکم با صورت متناقض نمی‌توانند هر دو در مورد چیزی واحد راست باشد)، تقریر وجود شناختی یا تعبیر متفاوتیکی از اصل تناقض، گفتنی است که تقریری درجه اول و عبارت از حکمی متفاوتیکی در باب موجودات به طور کلی است.

تعبیر اول و دوم تعابیر وجود شناختی اصل تناقض و دو تعبیر دیگر تعابیر منطقی این اصلند. این دو تعبیر اگرچه با هم متفاوتند، اما دو تعبیر متفاوت از یک معنا به شمار می‌آیند که به هیچ وجه عجیب نیست. برای نمونه در زندگی روزمره گاه می‌گوییم که «هوا آفتانی است» که حکمی درجه اول و ناظر به عالم خارج است و گاه می‌گوییم «گفته فلاذی که هوا آفتانی است گفته ای راست به شمار می‌رود» که حکم اخیر، حکمی درجه دوم و ناظر به حکمی دیگر است.

۲. تفاوت دوم بین دو تعبیر اخیر این که در دو تعبیر نخست قید زمان وجود داشت و اطراف تقابل اگر در زمان واحدی در شیء واحدی جمع می‌شدند، محل لازم می‌آمد، حال آن که در دو تعبیر اخیر قید زمان وجود ندارد.

اگر در دو تعبیر اخیر، «هم زمانی» دو گفته متناقض درباره امری واحد شرط نباشد، «اصل تناقض» بنا به تعریف های نخست از آن و بنا به دو تعریف اخیر، مشترک لفظی خواهد بود، اما اگر دو تعبیر اخیر هم قید زمان را داشته باشند و این قید در آنها به قرینه (لفظی یا معنوی) حذف شده باشد، معنای اصل تناقض در هر چهار تعبیر از آن، وحدت خود را حفظ می‌کند.

به نظر می‌رسد که فرض اخیر صادق باشد و قید زمان، بنا به قرینه موجود در کلام، حذف شده باشد؛ زیرا دو تعبیر اخیر در همان فصلی از کتاب «کاپا» ذکر شده‌اند که تعبیر دوم بکار رفته و با فاصله کمی از تعابیر سوم و چهارم آمده است. مطالعه این فصل جای تردید نمی‌گذارد که ارسسطو همواره اصل تناقض را مشترک معنی لحاظ

کرده و هیچ فرینه ای دال بر اشتراک لفظی اصل یاد شده در آن فصل، موجود نیست.  
هـ: «ممکن نیست که» (حمل) همه نقیض ها در یک زمان بر همان چیز صادق  
باشد.» (همان، ۱۹-۲۰ b ۱۰۰۷)

و: «گفته های متناقض (یا دقیق تر، اقوال مقابل) ممکن نیست درباره همان چیز  
در یک زمان راست باشد.» (همان، ۱۵-۱۶ b ۱۰۶۳)

ز: «نمی توان هم هنگام محمولی را به موضوعی ها گفت (= بر موضوعی حمل  
کرد) و از آن نی گفت (= سلب کرد).» (همو: ۱۳۷۸، ۱۱-۱۰ a ۷۷)

ح: «بودن و نبودن یک چیز- (هر دو)- در یک زمان و در همان چیز و از همان  
جهت ممکن نیست. (تعاریف دیگری را هم، غیر از این، برای جلوگیری از اعتراضات  
دشوار منطقی می افزاییم)» (همو: ۱۳۸۴، ۲۳-۲۰ b ۱۰۰۵)

درباره تعریف لفظی فوق از اصل تناقض چند نکته زیر گفتنی است:

۱. این تعبیر همانند تعبیر اول و برخلاف تعبیر دوم فقط درباره اطراف تقابل  
هستی و نیستی، به امتناع اجتماع آنها در زمان واحد و البته از جهت واحد حکم می کند  
و درباره سایر تقابل ها ساكت است. در نوشته های ارسطو پیرامون اصل تناقض به حد  
کافی فراینی وجود دارد که نشان می دهد ارسطو در مورد دو طرف هر تقابلی، حکم به  
عدم اجتماع می کند و نه فقط درباره دو طرف یک تقابل (قابل وجود و عدم). پس  
ارسطو با این تعبیر نتوانسته منظور خود از اصل تناقض را به خوبی بیان کند و تعریف  
لفظی او از این اصل، جامع نیست.

۲. در این تعبیر برای نخستین بار علاوه بر قید زمان واحد، قید جهت واحد نیز به  
چشم می خورد. مقصود از «جهت» چیست؟ آشنایان با منطق ارسطوی، مقصود از  
«جهت» را همان بیان کیفیت نسبت محمول به موضوع در گزاره می دانند. در منطق  
وجهات برای نسبت محمول به موضوع کیفیاتی چون وجوب، امکان، امتناع و... را  
ذکر می کنند که این کیفیات را «ماده» گزاره می نامند. حال اگر این مواد، به لفظ در آیند

به لفظ حاکی از آنها «جهت گزاره» اطلاق و به گزاره جهت دار «گزاره موجهه» گفته می‌شود.

معنای دیگر لفظ «جهت» همان معنای لفظ «نسبت یا اضافه» است. مقصود ارسسطو کدام یک از دو معنای فوق است؟ آیا ارسسطو معنای دیگری از جهت را در نظر دارد؟ به نظر می‌رسد که مقصود ارسسطو از آن چه در ترجمه فارسی «جهت» آمده، کیفیت نسبت محمول به موضوع مانند وجوب، امکان، امتناع و ... نباشد؛ زیرا در سنت منطق ارسطوبی، «جهت» از موارد وحدت دو گزاره متناقض نیست، بلکه به عکس، از موارد اختلاف است و دو گزاره متناقض باید در مواردی وحدت داشته باشند (مثل وحدت در زمان) و در مواردی اختلاف (مانند اختلاف در جهت).

از این گذشته، در تعریف «قابل» در منطق ارسطوبی این عبارت بارها ذکر می‌شود: «متقابلان عبارتنداز دو امری که در شیء واحدی واژجهت واحدی جمع نشوند». در شرح این عبارت، «جهت» را مرادف نسبت یا اضافه می‌گیرند. (منظفر: ۱۴۰۲، ۴۵) از همه اینها قاطع تر کلام مفسران و شارحان ارسسطوست که ما از آنها به نقل کلامی از گمپرتس می‌پردازیم:

فیلسوف استاگیرایی می‌خواهد به هراکلیت و پیروانش بگوید چیزی واحد «نیک و بد» نیست، بلکه از یک جهت یا در یک زمان نیک است و از جهتی دیگر یا در زمانی دیگر، بد. بنابراین، درست نیست اگر بگوییم رود همان است و همان نیست. رود به یک معنا (از آن جهت که از همان سرچشم می‌آید یا در همان بستر جاری است) همان است و به معنایی دیگر (از آن جهت که رود مقدار آبی است که دائم تجدید می‌شود) هر آن، غیر از آن است که پیش تر بود. (گمپرتس: ۱۳۷۵، ۱۲۹۱)

گفتنی است معادلی که در زبان انگلیسی برای قید «جهت واحد» انتخاب شده است، «The same respect» است که می‌توان آن را «جنبه واحد» ترجمه کرد.

در تفسیر قید «جهت واحد» در تقریر اصل تناقض از نگاه ارسسطو تفسیر دیگری

نیز وجود دارد که خلاصه ای از این تفسیر را نقل می کنیم: «الف ب است» و «الف ب نیست» هر دو صادقند اگر در حمل و سلب «ب» نسبت به «الف» دو جهت متفاوت منظور شده باشد: یکی از جهت محلی که صور «الف» و «ب» را می پذیرد و دیگر از جهت خود «الف» و «ب» (الف و ب به خودی خود = «الف» و «ب» در مرتبه ذات). برای مثال «انسان سفید است» از جهت محل پذیرای صور انسان و سفید؛ زیرا این محل می تواند واحد باشد (انسانی، سفید باشد) و «انسان سفید نیست»، اگر انسان و سفید به خودی خود (من حیث هو هو) و در مرتبه ذات لحاظ شده باشند؛ زیرا انسان و سفید چه از حیث مفهوم و چه از لحاظ آن دو حیثیتی که در مصادف «انسان سفید» مصادف با لذات «انسان» و «سفید» اند، مغایر هم و از هم سلب شدنی اند. (PP36-40)

(Pasquale2006,

بعد از تقریر هشتم از اصل تناقض عبارتی از ارسسطو ذکر شد: «تعاریف دیگری را هم، غیر از این، برای جلوگیری از اعتراضات دشوار منطقی می افزاییم.» گمپرتس درباره این عبارت می نویسد:

«[ارسطو] برای پیش گیری از ایرادهای دیالکتیکی احتمالی، بی فاصله اضافه می کند که باید به قیدهای «از جهت واحد» و «در زمان واحد» قیدهای دیگری را هم [که نام نمی برد] افزود.» (گمپرتس: ۱۲۷۵، ۱۲۹۰)

سخن گمپرتس درست است. ارسسطو در آن موضع از متأفیزیک، در باب قیدهای دیگر چیزی نمی گوید، اما در مورد دیگر مواضع آثارش باید به مطالعه پرداخت. با مطالعه، آثار ارسسطو با این پرسشن که آیا ارسسطو وحدت های دیگری برای دو گزاره متناقض ذکر کرده، به سه وحدت دیگر از نظر ارسسطو دست می یابیم. البته ارسسطو این موارد را به صراحة جزو وحدت های معتبر در تناقض ذکر نکرده، بلکه از برخی نوشته هایش می توان آنها را استخراج کرد. سه وحدت مزبور عبارتند از وحدت قوه و فعل، وحدت موضوع و وحدت محمول.

ارسطو در کتاب سمع طبیعی به طور ضمنی به وحدت قوه و فعل اشاره کرده است:

شیئی واحد اگر از نوع معینی است اشرح راس؛ یعنی نه همه انواع اشیاء؛ زیرا صور مجرد (خدا و عقولی که محرک افلاکند) فقط بالفعلند و بالقوه نیستند. ممکن است هم بالقوه باشد و هم بالفعل، ولی نه در آن واحد و از جهتی واحد، بلکه مثلاً ممکن است بالقوه گرم باشد و بالفعل سرد.» (ارسطو: ۱۳۸۵، ۲۴-۲۲ هـ)

بنا به مطالب فوق یک جسم از آن جهت که گرم است هم بالقوه و هم بالفعل نیست، بلکه از آن جهت که گرم است بالقوه است و از جهت دیگری که گرم نیست (و نه از جهت واحد) بالفعل است. بنابراین، گرم بودن و گرم نبودن یک جسم، اگر هر دو بالقوه یا هر دو بالفعل لحاظ نشود، کاملاً ممکن است و در غیر این صورت، یعنی در صورتی که نقیضین هر دو بالقوه یا هر دو بالفعل باشند (وحدت قوه و فعل)، اجتماع نقیضین در امر واحد ممکن نیست.

به غیر از وحدت قوه و فعل در فوق، دو وحدت دیگر یعنی وحدت موضوع و وحدت محمول را نیز می‌توان از هفتمین تعبیر ذکر شده از ارسطو برای اصل تناقض، به دست آورد: «نمی‌توان هم هنگام محمولی را به موضوعی‌ها گفت و از آن نی گفت.» بر طبق حکم فوق صرف حمل کردن محمولی به موضوعی و سلب کردن همان محمول از «همان» موضوع، ناتوانستنی (غیر ممکن) نیست، بلکه به غیر از همانی (وحدة) موضوع و محمول، همانی زمانی هر دو حکم نیز باید ملاحظه باشد. بنابراین، از تعبیر فوق سه وحدت برای تناقضی که محال است، به دست می‌آید: وحدت زمان، وحدت موضوع و وحدت محمول. که از این میان، ارسطو در تعبیر هشتم به وحدت زمان تصریح کرده و دو وحدت دیگر را از تحلیل تعبیر هفتم می‌توان به دست آورد.

### تعییر ارسطو از اصل تناقض

بنا بر آن چه گذشت، تقریر ارسطو از اصل تناقض را چنین می‌توان گزارش کرد:

۱. ممکن نیست که اطراف هیچ تقابل تناقضی هر دو در امر واحد، هر دو در زمان

واحد، هر دو از جهت واحد، هر دو بالقوه یا هر دو بالقوه. هر دو ...، با هم جمع شوند.

به عبارت دیگر:

۲. ممکن نیست که دو گزاره متناقض هر دو با موضوع واحد، هر دو با محمول واحد، هر دو در زمان واحد، هر دو از جهت واحد، هر دو بالقوه یا هر دو بالفعل، هر دو ...، صادق باشند.

تعییر یکم متأفیزیکی و تعییر دوم منطقی است و این دو تعییر بنا به مبانی خود ارسسطو، بسان پشت و روی یک سکه بیان گر معنای واحدی هستند؛ زیرا از نظر ارسسطو اندیشه حقیقی انعکاس راستین وجود است.

### لازمه تعییر ارسسطو

تعییر ارسسطو از اصل تناقض، به ویژه در صورت منطقی آن دست کم دارای لازمه‌ای است که به بحث از اجزاء گزاره‌های حملی بر می‌گردد.  
اگر جدا از کیف (سلب و ایجاب) و موضوع و محمول و کم (سور) گزاره، به اجزاء دیگری که دو گزاره متناقض باید در آنها با هم وحدت داشته باشند و این اجزاء مستقل از موضوع و محمول و در عرض آنها (و نه حداقل در طول آنها و به عنوان قسمی از موضوع یا قسمی از محمول، یا جزئی از موضوع و جزئی از محمول) محسوب می‌شوند، باور داشته باشیم، باید علاوه بر اجزائی چون کم، کیف، موضوع و محمول، به حداقل جزء دیگری هم برای گزاره قائل باشیم و آن را مثلاً «قید گزاره» بنامیم، مانند قید زمان، قید جهت، قید قوه و فعل و ... و آن گاه باید شرط تناقض دو گزاره را علاوه بر اختلاف در کم و کیف، وحدت در این قیود یا حداقل وحدت در بعضی از این قیود به شمار آوریم.

گذشته از این که آیا این تلقی از اجزاء گزاره فی نفسه درست است یا نه، می‌توان

گفت که لازمه مذکور برای تعییر ارسسطوی اصل تناقض (به ویژه تعییر منطقی آن) مخالف با آموزه‌های خود ارسسطو در باب اجزاء گزاره‌ها در آثار او و به ویژه کتاب

عبارة ارگانون است. بنابراین، اکنون باید دید که دیدگاه ارسسطو در باب اجزاء گزاره‌ها چیست و آن گاه این دیدگاه را با لازمه‌ای که برای تعبیر (منطقی) او از اصل تناقض ذکر شد، مقایسه کرد.

ماکولوسکی در باب دیدگاه ارسسطو در باب ساختار گزاره (قضیه) می‌نویسد:

«در رابطه با آن چه به ساختار قضیه مربوط می‌شود، باید گفت که ارسسطو در این مورد پیرو دموکریت است و مانند او قضیه را مرکب از «اسم» و «فعل» می‌داند. «اسم» بخشی از قضیه را افاده می‌کند که به موضوع مورد نظر مربوط می‌شود و فعل بیان گر همه آن مطلبی است که درباره موضوع گفته شده است. بدین‌سان ارسسطو از نظریه دموکریت درباره شکل موضوع – محمولی قضیه بهره جسته است. به نظر او در هر قضیه، رابطه بخش متمایزی به شمار نمی‌آید، بلکه چیزی است که در محمول (در درون فعل) منظور شده است.» (ماکولوسکی: ۱۳۶۶، ۱۴۰).

گزاره‌های دو بخشی که از اسم و فعل تشکیل یافته‌اند، گزاره‌های ثانی خوانده می‌شوند (این گزاره‌ها را باید با هلیات بسیطه در منطق متداول در جهان اسلامی خلط کرد)، مانند: «انسان هست» و «سقراط می‌دود»؛ ارسسطو از این گزاره‌ها بحث کرده، اما سخن ماکولوسکی درست نیست که ارسسطو فقط گزاره‌های ثانی را می‌شناخته است. چه ارسسطو از گزاره‌های ثالثی که در آنها رابطه، سازه جدایهای برای گزاره به حساب می‌آید و همنه (سازه، جزء مؤلفه)، سوم گزاره است نیزبحث کرده است: ولی اگر (گاه واژه)  $T \in \delta T I$ : «است / هست / می باشد» چونان سومین (واحد جمله) افزون حمل شود، آن گاه گزاره‌های پاد نهاده به دو راه گفته خواهند شد. نگریسته من برای نمونه (این گزاره است): «انسان دادگر است». من می‌گوییم که در این جا واژه «است» [چونان نام یا گاه واژه] سومین همنه آریگوئی را تشکیل می‌دهد.» (ارسطو: ۱۳۷۸، ۲۲-۱۹)

اهمیت گزاره‌های ثالثی در منطق ارسسطو چنان است که مترجم دانش مند ارگانون

به فارسی در مورد آنها می نویسد:

بر روی هم برداشت مترجم از منطق ارسطو آن است که وی در دستگاه خود گزاره‌های ثالثی را بر گزاره‌های ثانی ترجیح می دهد. (همان ، ۷۲) صرف نظر از بحث در کم گزاره و این که آیا کم، همنه ای مستقل از موضوع است، یا در منطق ارسطو جزئی از موضوع به شمار می آید، می توان گفت که ارسطو در منطق خود علاوه بر موضوع، محمول و رابطه از عنصر یا همنه‌ی دیگری که می توان آن را «قید گزاره» خواند و دو گزاره برای متناقض بودن باید در آن با هم وحدت داشته باشند، سخن نگفته است. بنابراین، وارد کردن سازه جدیدی به نام «قید گزاره» سبب تغییرات و تجدید نظرهایی در دیدگاه ارسطو در باب ساختار گزاره خواهد شد.

اما افزودن قید مزبور به دیگر اجزاء گزاره در منطق ارسطو بی مشکل نیست. برای نمونه، اگر قید زمان را در نظر بگیریم که مستقل از موضوع و محمول و در عرض آنها لاحظ شده است، در عین حال، همین زمان مفهومی است که سبب تمایز اسم (موضوع) از فعل (محمول) در منطق ارسطو می شود. ارسطو در تعریف اسم (نام) و فعل (گاه و اژه) می نویسد:

نام آوای معناداری است بر پایه رسم و قرار، بی از پیوند با زمان ... گاه و اژه (فعل، فعل دستوری، کلمه) افرون (—) بر معنای ویژه خود) نشان گر زمان است... (همان ، ۱۹۶۵ و ۱۶۵-۶)

بنابراین، اگر قید زمان خارج از محمول (فعل) نیست، چگونه می توان آن را از محمول خارج برد و جایگاه مستقلی به آن اختصاص داد؟ بدیهی است خارج کردن مفهوم زمان از فعل گزاره، مستلزم ایجاد تغییرات و تجدید نظرهایی در نظریه ارسطو در باب اجزاء گزاره هاست و نمی توان سازگار با دیدگاه های ارسطو در این زمینه جایگاه مستقلی برای قیود مزبور اختصاص دادکه شامل قید زمان نیز هستند.

## گزاره نما یا گزاره

در باب تعبیر ارسسطو از اصل تناقض (به غیر از لازمه آن در باب نظریه اجزاء گزاره‌ها). این نکته گفتنی است که جای خالی مذکور در تعبیر مزبور (چه در صورت متأفیزیکی و چه در صورت منطقی آن)، عبارت یاد شده را به صورت تابع جمله یا گزاره نمایی در خواهد آورد که تا جای خالی مزبور با مفهومی پر نشود، اصل تناقض معنادار نخواهد بود.

توضیح این که از باب تقدم جزء بر کل تا تمام اجزاء یک گزاره معنا نداشته باشد، معنای گزاره فراهم نخواهد شد. بنابراین، گزاره‌ای که یکی از مؤلفه‌های آن افتاده باشد، یا معنادار نخواهد بود و یا معنای آن، معنای مورد نظر آن گزاره نیست. برای مثال، «احمد، درس خوان است»، گزاره‌ای معنادار است. حال اگر گفته شود: «احمد، ... است»، این عبارت در واقع شنونده را در انتظار نگه می‌دارد تا جزء افتاده آن به گزاره، اضافه و معنای آن منعقد شود. «احمد، .... است»، گزاره نما یا تابع گزاره‌ای است. بنابراین، نمی‌توان آن را یک گزاره یا سخنی دانست که در باب متعلق خود گزارشی می‌دهد؛ زیرا «ارزش» صدق عبارت مذکور تابع آن چیزی است که در جای خالی عبارت نهاده می‌شود.

اصل تناقض نیز بنا به تعبیر فوق از آن در واقع به علت خالی بودن جای دیگر وحدت‌ها در آن یک گزاره نماست و نه گزاره و نمی‌توان آن را گزاره یعنی سخنی دانست که در باب مطلق اشیاء، گزارشی (صادق یا کاذب) می‌دهد.<sup>۱</sup>

۱. «گزاره نما» اصطلاحی است که آن را از منطق جدید وام گرفته ایم. اگر بخواهیم به جای این اصطلاح از اصطلاحی متعلق به منطق قدیم استفاده کنیم بهترین اصطلاح، «لفظ مرکب ناقص» است. اما اصطلاح اخیر از نظر معنایی با «گزاره نما» مساوی نیست بلکه اعم از آن است؛ زیرا شامل مرکب‌های ناقص و صافی هم می‌شود. بنابراین از آنجا که «گزاره نما» فاقد اصطلاحی مابه ازای خود درمنطق قدیم است، به جای آن در این مقاله از اصطلاحات منطقی قدیم استفاده نکردیم.

بنابراین، ارسسطو ناچار است که یا تمامی وحدت‌های معتبر در تناقض را در تعبیر خود از اصل تناقض ذکر کند و یا مورد یا مواردی که دو گزاره متناقض باید در آنها اختلاف داشته باشند، مشخص کند (در کتب منطق معمولاً این موارد را شامل کم، کیف و جهت می‌دانند) و آن گاه بگوید که دو گزاره متناقض به غیر از این موارد مشخص شده‌ای که باید در آنها اختلاف داشته باشند، باید در سایر قیدهای خود (مثل زمان و ...) وحدت داشته باشند. در اینجا لازم نیست که ارسسطو موارد وحدت را حتی در یک مورد آن مثل «زمان» ذکر کند؛ زیرا با دانستن کل موارد اختلاف می‌توان هر مورد دیگر را از موارد وحدت در دو گزاره متناقض به حساب آورد.

ارسطو ناچار است از دو کار فوق یکی را انجام دهد و گرنه نخواهد توانست حکمی کلی در باب مطلق اشیاء داشته باشد که آن را «اصل تناقض» نامیده است و در تعریف اصل تناقض سخن کامل و مشخص و نامبهمی بگوید.

## وحدت‌های تناقض

ارسطو از وحدت‌ها، تنها به موارد وحدت در موضوع، محمول، قوه و فعل، جهت و زمان اشاره کرده است. اما بی‌گمان این وحدت‌ها شامل تمام وحدت‌ها نیست؛ زیرا، منطقیان بعدی موارد دیگری از وحدت‌ها را نیز کشف کرده‌اند. ملاحظه وحدت‌هایی که در طول تاریخ منطق، اندیش‌مندان و منطق‌دانان بزرگ کشف کرده‌اند، جای تردید باقی نمی‌گذارد که اولاً کار ارسسطو در زمینه کشف وحدت‌ها تا چه حد ناقص است و ثانیاً عرصه وحدت‌ها چه عرصه وسیع و احاطه بر آن چه قدر مشکل است. برای پسی بردن به نقص کار ارسسطو و گسترده‌گی عرصه وحدت‌ها به کتاب رهبر خرد، ۱۷۹-۱۹۲<sup>۱۰</sup> که در آن شمار این وحدت‌ها به ۲۵ مورد رسیده، نگاه کنید. اندکی تأمل نشان خواهد داد که وحدت‌های حاصله، نتیجه حصر عقلی نیست و می‌توان به آنها موارد دیگری نیز افزود.

## تحقیق در اختلافات

در منطق قدیم یا همان منطق ارسطویی برای متناقض بودن دو گزاره، سه مورد اختلاف بین آن دو را شرط می دانند: اختلاف در کمیت، اختلاف در کیفیت و اختلاف در جهت.

گزاره های متناقض اگر محصوره (مسوره) باشند، دو کمیت مختلف دارند: یکی کلیه و دیگری جزئیه و اگر متناقضان از قضایای موجهه باشند، جهت آنها مختلف است، برای مثال، اگر گزاره ای ضروریه مطلقه باشد، نقیض آن ممکنه عامه است و بالعکس، یا نقیض مشروطه عامه حینیه ممکنه است و بالعکس و ... . سومین مورد اختلاف بین دو گزاره متناقض اختلاف در کیفیت (سلب و ایجاب) است. بنابراین از دو گزاره متناقض یکی باید موجبه و آن دیگری سالبه باشد. ارسطو در باب تناقض در گزاره های محصوره نوشته است:

اکنون من برابر نهاده شدن آریگویی (=ایجاب) را با نیگویی (=سلب) پادگویانه می خوانم. اگر گزاره ای که موضوع کلی را (به شیوه کلی) نشان گری می کند، در برابر گزاره ای فرار بگیرد که همان موضوع را کلی نشان گری نمی کند، برای نمونه «هر انسانی سپید است»، «نه هر انسانی سپید است / برخی از انسان ها سپید نیستند»، «هیچ انسانی سپید نیست»، «برخی از انسان ها سپیداند» - «(ارسطو: ۱۳۷۸، ۲۰-۱۶) (۱۷۶)

ارسطو هم نفی یک گزاره محصوره را نقیض آن گزاره می داند، مانند: «هر انسانی سپید است» و «نه هر انسانی سپید است» و هم گزاره ای را که موضوع و محمول آن با گزاره دیگری یک سان اما کم و کیف آن مختلف است، نقیض آن گزاره دیگر می داند، مانند: «هر انسانی سپید است»، «برخی از انسان سپید نیستند». در مورد اخیر کمیت دو گزاره (هر و برخی) مختلفند، اما در مورد اولی فقط گزاره «اصل» که سور، جزئی از آن است، نفی می شود، بدون این که در گزاره «نقیض» به جای سور گزاره اصل، سور دیگری پیش نهاد شده باشد.

اگر گزاره ای که محتوای آن نفی گزاره ای دیگر است، نقیض آن گزاره دیگر تلقی می شود، گزاره ای که در عین وحدت موضوع و محمول در کم و کیف با آن گزاره دیگر اختلاف دارد، نه نقیض آن گزاره دیگر که لازمه نقیض آن گزاره دیگر است. برای مثال، نقیض گزاره «هر انسانی سپید است»، بنا به فرض، این گزاره است که «نه هر انسانی سپید است» و لازمه این گزاره از آن جا که «هر انسانی سپید است» غلط است و امر از سه حال خارج نیست: یا هر انسانی سپید است، یا هیچ انسانی سپید نیست و یا بعضی انسان ها سپیدند و بعضی سپید نیستند، باید یکی از این دو گزاره صادق باشد: هیچ انسانی سپید نیست و بعضی انسان ها سپید نیستند / بعضی انسان سپیدند.

اکنون می توان با این قاعده که «نفی شیء اثبات ماعداً نمی کند» لازمه «نه هر انسانی سپید است» را «برخی از انسان سپید نیستند» اعلام کرد، با این توضیح که نفی سپیدی از برخی از انسان ها، سپیدی را برای برخی دیگر اثبات نمی کند تا بدین وسیله جا برای صدق احتمالی «هیچ انسانی سپید نیست» نیز باز شود.

بنابراین، بر مبنای این فرض که نقیض یک گزاره، نفی آن است، در گزاره های محصوره، در نقیض یک گزاره، تنها سور آن گزاره نفی می شود و سوری که به جای سور نفی شده در گزاره ای می نشیند، سور متعلق به نقیض گزاره نفی شده نیست، بلکه سور متعلق به لازم نقیض آن است. اما ارسسطو نمی تواند فرض فوق را بیذیرد که گزاره در بردارنده نفی گزاره دیگر، نقیض آن گزاره دیگر است؛ زیرا، در این صورت برای متناقض بودن دو گزاره، وحدت هایی چون وحدت زمان، قوه و فعل و ... لازم نیست و یا دو گزاره متناقض با صرف وحدت در موضوع و محمول و اختلاف در کم و کیف به نحو آشکار یا پنهانی واجد این وحدت ها هستند و به ذکر آنها نیازی نیست. اما چنان که می دانیم، ارسسطو صرف سلب و حمل محمولی را به موضوعی برای تحقق تناقضی که غیر ممکن می داند کافی نمی داند، بلکه هم هنگام بودن این حمل و سلب را نیز حداقل برای تحقق تناقض مجبور ضرور می داند.

اما ارسسطو در مورد گزاره های موجهه و شرط نسبت تناقض میان آنها به نفی

جهت یک گزاره در گزاره های متناقض با آن، بسنده می کند. مترجم دانش مندارگانون به زبان فارسی، در شرح دیدگاه ارسطو در باب تناقض گزاره های موجهه می نویسد:

هر گزاره ای موجه یا وجهی، مرکب است و دارای دو عامل یا دو گزاره است: گزاره «وجه» (modus) که به وجهیگی یا مodalیته اسناد محمول به موضوع مربوط می شود و دیگری گزاره حکم (dictum) که برون آخته آن خود اسناد محمول به موضوع است. بر این پایه حکم در کل خود چونان موضوع قرار می گیرد و گزاره وجه، محمول آن است ... .

ارسطو نشان می دهد که در پادگوئی گزاره وجهی، ادات نایش باید به گزاره وجه مربوط شود، نه به گزاره حکم.« (همان ، ۱۰۴-۱۰۳) برای مثال، «نیگوئی گزاره «توانستنی است که نباشد» است» گزاره «توانستنی نیست که باشد» نیست، بلکه گزاره «توانستنی نیست که نباشد» است.« (همان ، ۲۲-۲۱ b ) چنان که دلیل آن گذشت، نقیض گزاره ای را گزاره ای دانستن که محتوای آن، صرف «نقی»، گزاره مزبور است، در نظام منطقی ارسطو که برای متناقضان تعدادی موارد وحدت هم ذکر می کند، حالی از مشکل نیست.

اما از اینها همه گذشته، در اثبات این که دو گزاره متناقض در چه مورد یا موارد مشخصی باید اختلاف داشته باشند و در غیر آن موارد، باید در دیگر موارد وحدت داشته باشند، ارسطو چه دلیلی ذکر کرده است؟

ارسطو تقابل تناقض را تقابل سلب و ایجاب می نامد و سلب را در «متافیزیک» همان «نقی» می داند. (همو: ۱۳۸۴، ۱۷ a ۱۵-۱۶) اما از سوی دیگر، ارسطو گزاره ای را که در واقع نقی گزاره ای دیگر است، نقیض آن نمی داند و علاوه بر این که برای تحقق تناقض، سلب و حمل محمولی را به موضوعی لازم می داند، هم هنگام بودن این سلب و حمل را نیز حداقل قید می کند. (همو: ۱۳۷۸، ۱۱-۱۰ a ۷)

حال اگر قرار است نظریه وحدت های معتبر در تناقض را با پذیرش مواردی علاوه بر وحدت موضوع و محمول و به عنوان وحدت هایی در عرض وحدت

موضوع و محمول حفظ کنیم، می توانیم با تکیه بر مطالعات خود از آثار ارسسطو بگوییم که تاکنون (علی رغم تلاش بسیار) به دلیلی از ارسسطو در این که دو گزاره مشخصاً در چه مواردی وحدت دارند (جدا از دلیلی که تقیض را همان نفی می داند و با نظریه وحدت ها چنان که نشان دادیم، ناسازگار است) بر نخورده ایم و به نظر نمی رسد که ارسسطو چنین دلیلی اقامه کرده باشد. حاصل آن که تعبیر ارسسطو از اصل تناقض در صورتی گزاره است و نه گزاره ناما که یا ارسسطو تمام موارد وحدت ها و یا تمام موارد اختلافات را مشخص کرده باشد. اما چنان که دیدیم، ارسسطو هیچ دلیلی ذکر نکرده است که موارد وحدت یا اختلاف دو گزاره متناقض را به گونه مشخص ثابت کند.

## فهرست منابع

۱. ابن سينا. الاشارات والتنبيهات مع شرح نصیرالدين طوسى القسم الاول فى المنطق. تحقيق: الدكتور سليمان دنيا. بيروت: موسسه النعمان، ١٤١٣.
۲. ارسسطو، سماع طبیعی. ترجمه محمدحسن لطفی، تهران: طرح نو، ۱۳۸۵.
۳. \_\_\_\_\_، منطق ارسسطو (ارگانون). ترجمه میرشمس الدین ادیب سلطانی. تهران: نگاه، ۱۳۷۸.
۴. \_\_\_\_\_، متأ فیزیک (ما بعد الطبيعه). ترجمه شرف الدین خراسانی، تهران: حکمت، ۱۳۸۴.
۵. اکریل، جی، ال. ارسسطوی فیلسوف؛ ترجمه علیرضا آزادی. تهران: حکمت، ۱۳۸۰.
۶. بدوى، عبدالرحمان. منطق ارسسطو. بيروت: دارالقلم، ۱۹۸۰.
۷. شهابی، محمود. رهبر خرد. تهران: خیام، ۱۳۶۰.
۸. کاپلستون، فردیک. تاریخ فلسفه. ج ۱ (یونان و روم)، ترجمه سید جلال الدین مجتبی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی - سروش، ۱۳۶۸.
۹. گمپرتس، تئودور. متفکران یونانی. ترجمه محمدحسن لطفی. تهران: خوارزمی، ۱۳۷۵.

۱۰. لالاند، آندره. فرهنگ علمی و انتقادی فلسفه. ترجمه دکتر غلامرضا وثیقی. تهران: فردوسی ایران، ۱۳۷۷.
۱۱. ماکولسکی، آ. تاریخ منطق. ترجمه فریدون شایان. تهران: پیشو، ۱۳۶۶.
۱۲. مظفر، محمد رضا. المنطق. بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، ۱۴۰۲.
۱۳. مگی، برایان. فلاسفه بزرگ (آشنایی با فلسفه غرب). ترجمه عزت الله فولادوند. تهران: خوارزمی، ۱۳۷۷.
۱۴. نوسباوم، مارتا. ارسطو. ترجمه عزت الله فولادوند. تهران: طرح نو، ۱۳۸۰.
۱۵. وال، ژان. بحث در مابعد الطبیعه. ترجمه یحیی مهدوی و همکاران. تهران: خوارزمی، ۱۳۷۰.
16. Floy ,E.Androws ; "The principle of excluded middle Then and Now: Aristotle and Principia mathematica" ; oxford ; 2005
17. Pasquale , Gianluigi ; "Aristotle and the Principle of Non-Contradiction" ; Academia Verlag ; 2006
18. Jaegwon Kimn and Ernest Sosa (ed) ; "A Companion to Metaphysics", Blacwell ; 1994
19. Ross , sir David ; Aristotle ; London and New york ; 1995





پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتابل جامع علوم انسانی